

و نگاهداری نقره آلات بود (لایز) آشیز و اوژانلی فراش خلوت
(نوروژا) شکارچی این مده درین مستخدمین حائز اهمیتی بودند
چند نفر دیگر که بواسطه شوش و دکرت و بقرب امپراطور
«شان» مقرر شده عدوتت از مارشان اطافدار و کاپریسنی آشیزداشی
یا خوان سالار

مارشان ۳۴ سال داشت مادرش پره تار امپراطور بود و وقتی که
دو نفر از اطافدارهای امپراطور در فرانسه باو خیانت کردند مارشان
برتران این مارشان را برای اطافداری امپراطور تعیین کرد مارشان
در جزیره الب هم همراه امپراطور بود و از همایجا مقرب شد مارشان
قیفه جذاب و صحت نوح گاهای داشته تعلیمش آلات از موقعیت شغلی
وی بود بطوری که بحربی میزشت و بخوبی حامد و نقاشی میکرد
و در آخرین روزه با ایپارت برادر صمیمی برین خدمت او موده است
کاپریسنی که از طفولیت در جزیره گو بر حواد امپراطور
را میشناخت در مروج امپراطور ایپارت خدمت چند سال در ایتالیا
انجام داده در جزیره الب و ایپارت در خدمت بود که بعد از
مراجعت از تتریا به ایپارت رسید و در ایپارت در ایپارت
جمهوری بود و در خدمت امپراطور بود و در
شمارت انبار در سیر - ایپارت - ایپارت - ایپارت
امپراطور

و در ایپارت - ایپارت - ایپارت - ایپارت - ایپارت
سازنی که امپراطور در ایپارت - ایپارت - ایپارت و
دیگر مداوله علی که در عورت امپراطور خدمت میکرد و علاوه
براینکه دومین اطافدار بود و ایپارت و ایپارت و ایپارت و
سپرده شده بود

در بار لونگود



وز اولی که بنا بر آن در ملک لونگود از خواب بر خاست
ماتقان صاحب منصبان نمود سوار اسب شد تا حدود ملک
خود را بشناسد از کنار دیوار چهاره ای عبور کرده بزرعه کمپانی هند رسید
در سمت غربی فلات لونگود واقع بود در حین عبور بک صاحب منصب
جزء انگلیسی از رانگاه داشته و بشکام که فرانسوی قوای نامی جزیره
سنت هان را داشت پیش دویده و معذرت خواست

حدودی که از طرف کوکرون برای گردش امپراطور تعیین
شده برده و بنا بر آن می توانست بدون صاحب منصب انگلیسی در آن
حدود گردش نماید خیلی کم و سعت بود این محل گردش فمائی
بود که بیش از ۱۲ میل محیط آن داشت بنا بر آن می توانست در این
وسعت سه مرتبه هشتاد و نه کیلومتر گردش کند و اگر می خواست از این
حدود خارج شده و در سایر نقاط جزیره گردش نماید لازم بود که
بک صاحب منصب انگلیسی همراه او باشد در منزل لونگود و در اطراف
دیوار های ملک و سر حاده که بطرف لونگود میامد قر اول گماشته
بودند و هر یک از فراسویان که میخواستند تکان بخورند با یک
قر اول مصادف میشدند

از ساعت نه بهار ظهر صاحب منصبان انگلیسی وارد باغ
لونگود شده و اطراف عمارت کشیک میکشیدند از آن موقع به بعد
هر کس می خواست وارد شود پیشی ام شب داشته و هر کس هم
میخواست خارج شود پیشی با میان انگلیسی در روز بود

تمام حرکات و عملیات ناپلئون بلا فاصله را پرت می‌شد یک پست
تلهگرافی در ساخو نظمی لونگود وجود داشت که تمام حرکات
امپراطور را بلا فاصله و فاصله حاکم استون و عمارت حاکم جزیره اطلاع
می داد .

در قطب بند جزیره ساحار و می گماشته شده و سا ا طرف
دریا نظر می انداختند که کبرون می نرسید که مبادا در دریای برای
نجات بنایارت بجزیره حمله کنند حتی جزیره آسانسیون را که در
سیصد فرسخی سنت هلن است ملحق به حکومت نشین این جزیره
کرده و دو کشتی جنگی موسوم به پرویان و زنبویی در آن جزیره
ساحلو می دادند یک جزیره دیگری هم که در دریای استرالیا بوده
و تقریباً نسبت بسایر قطعات عالم سنت هلن نزدیکتر بود ملحق به
حکومت نشینی جزیره سنت هلن نمودند این جزیره دور افتاده موسوم
بتریسمان دا کونیا است این احتیاطات بی جا در بدو امر بنظر ناپلئون
کو دکانه میامد ولی بعداً بواسطه بعضی از حرکات نامناسب قراولان
و افراد فوج پنجاه و سوم بریتانیا که مامور جزیره سنت هلن
بودند لاسکاس و کورگود را مامور نمود که اعتراض سختی به
کو کبرون بنویسند و بگویند که منتهی محدود و محدودین وسیعتر
شود و آزادی زیادتری برانسریتی ها داده و ضمناً تااضا نمایند که
لونگود در فصل زمستان برای قامت مناسب بوده در تمام دیکری
از جزیره اقامت گاهی بهیچ نمایند که کبرور در حیرت این اعتراض
شدیدا جواب داده و گفت اگر بعداً این آزادی نسبت به دولت
متبوعه من توهین نماید ، در اسلالت شما جواب سخواتم داد ولی چند
روز بعد پیهانه مرش دو نفر اراشراف انگلیسی که به جزیره سنت هلن
آمده بودند نزد بنایارت آمده و یارب و مراه خشکی آرا را بدین ترتیب

امیر البحر کو کبرون از موستولون و گورگود دعوت بنام کرد ولی
حسب الامر بناپارت قبول نکردند

بناپارت در عماوت بریار با ساد گانی زندگانی میکرد ولی در
لونگود نظر باین که مثل بریار عامت کار مودنی نبود میخواست مطابق
شئون خود زندانی کند زین آن سببی که انگلیس ها او را محقر
می نمودند در مفین دیا حیثیه و اهمیت خود را حفظ کرده باشد
تمام تشریفات قصور صدیقی نراند در عمارت لونگود مراعات
می شد گوی میترسید که این گریه افترا را ببرد زندگانی محبوسین
عادات اصیبه او را از پیش ببرد و او را نشاند که وی امپراطور
اروپا بوده است

زنده گانی اس در بر کرجک و صومر را اظار دیگران اسف
آورد و در عین حال وتر بود حتی انگلیس اهم نمی توانستند از
اظهار تحسین و تعجب خود داری کنند زیر میدیدند که تمام خدمه
او البسه رسمی نمیر تر بود اما در پرشیده و حنمها با نوالت
و البسه درباری بحکم برشته برادر با تفاوت خود حضور بهم
رسانده و نا وقتی حقه اجازت داده سرد ساخل اطاق نشده و در
مقابل امپراطور نازن اجازت در دسته و البسه با عنوان اعلیحضرت
او را خطاب نمودند

روزهای بنده بناپارت

بناپارت ساعت شش صبح رفتند در راه خود را می
خواست و از راه سبزه چوب دارا رس گشود بناپارت از تخت
حواب سفری هرود آمده شوار سبیدی در پای و رب دوشامبر قیوه
در بر نهاده و کفن های رحل از بدای قمری در بر سینه و بسا
این لباس یکی در سرو سبی بهم جرای خو را بپوشاند و سپس

یک فئجان قهوه صرف نموده نوبت برآشیدن ریش میرسید و بعداً با کمال دقت لباس می پوشید قبل از پوشیدن لباس مقدار زیادی اودو- کولونی و با آب توانسد روی شانه و سینه خود میاشید و بعداً ردنکوت شکاری سبز رنگی که دگمه های میناکاری تیره داشت پوشیده دو صلیب تادی خود را روی آن سنجاق می کرد و سپس کراوات سیاهی می بست جلیقه و شلوار او هم سفید و کنش هائی که سگک طلا داشت می پوشید مگر در مواقعی که بگردش و سواری میرفت که در این صورت پوتین به پای می کرد اگر هوا بارانی نبود ویامه و ابر وجود نداشت بافتاق لاسکاس و کورکود سواری نموده از ملک لونگود خارج شده و به دشت صیادان میرفت در دشت صیادان تپه و برکه بود که پائین آن هم عمارتی ساخته شده بود هر روز که بناپارت پای این عمارت میرسید دختر چهارده ساله موسوم به نیمف بادسته گلی او را سلام میداد بناپارت پس از مراجعت بمنزل استحمال مینمود و در حمام خود نسبتاً توقف زیادی میکرد و بعداً با اوماراطیب مخصوص ایتالیائی راجع بگذارش قصبه جامستون و شایعاتی که در معسکر فوج انگلیسیها هست و سایر چیز های دیگر مذاکره می نمود

در این موقع مارشال برتران از خانه خصوصی خود می آمد و با لاسکاس و موتولون و گورگود بحضور امپراطور می رسیدند اگر هوا خوب بود نهار را در چادری که وسط باغ زده بودند صرف کرده و غالباً بناپارت یکی و یا هر چهار نفر صاحب منصب خود را در غذا شریک می کرد نهار مزبور خیلی ساده بود برای امپراطور دو غذا زیاد تر نمی آوردند و مقداری هم تخم مرغ و یک جوجه بریان و یک سینه گوسفند که سرخ شده بودم کرده بودند با مقداری

کوتلت و قدری از ران گوسفند و سالاد لویا ناهار او را تشکیل
میداد بناپارت از این اغذیه فقط یکی را انتخاب می کرد ولی
قبل از آن يك شوربای گرمی صرف مینمود و در موقع نهار يك
قنجان شراب بردو که مقداری آب در آن ریخته می شد نوشیده و به
سرعت غذا را مضغ می نمود بطوری که مدت صرف غذا از ده الی
۱۵ دقیقه تجاوز نمیکرد .

فرانسویها میدانستند که اغذیه آنها خیلی محقر است ولی بناپارت
متوجه حقارت غذا نبود و نسبت به ظرافت فن طبخ توجهی نداشت
ولی همراهانش دقت زیاد تری در غذا می نمودند غذای صاحبمنصبان
در بدو امر در گالری داده میشد و مجتمعاً صرف غذا می کردند
ولی پس از این که ائتلاف فیما بین همراهان بناپارا.. بر هم خورد و
جز در حضور ناپلئون در جای دیگر بایکدیگر جمع نمیشدند هر يك
از صاحبمنصبان غذای خود را در اطاق خود صرف میکردند

بناپارت پس از صرف نهار يك دور اطراف باغ گشته و بعد وارد
گالری شده و چون گالری خشک و روش بود بناپارت به عادت
مالوف خود دست را به کمر زده و قدم میزد ولی در همانجا هم
یکی از صاحب منصبان را احضار نموده و با دیکته می کرد غالباً
چیز هائی را که بالا می نمود تشریحات جنک های گذشته خود و
نقاط سوق الجیشی و تعبیه الجیشی بود که خاطر با آئیه او را تشکیل
میداد بتدریج بناپارت هر قسمت و خاطر آن مخصوص خود را به یکی
را گذار میکرد که نو بود و تنظیم نماید مدلاً خاطرات مصر را به
مارشال برتران قویض نموده و لامسکاس پیش از سایر صاحب منصبان
عادت بنوشتن پیدا کرده و حوادث مهم سلطنت بناپارت را با حرص
و ولع مینوشت گور کورد بین همکاران خود پیش از همه از یکاری

کسل میشد و بناپارت مجبور بود که دائماً او را بکار وادارد و اگر کار مهمی در پیش نبود او را رها می کرد تا کسی دیگری

بناپارت درون کاری بناپارت و صدای آهسته بگفته میکرد ولی مواقعی که اعصابش تحریک میگردد صدایش بلند تر میشد در حین قدم زدن از درب سالون «درب اطاق کار میرزد» و هر وقت که به اطاق کار نزدیک میشد چشمش بدو نقشه جهان نمی ارضی و سهواوی مبادتاد شکمی نیست که در حین عبور خود این نقشهها را تکان میداد و بر میگردد اند خصوصاً توجه او نسبت بیک نقطه که در وسط اقیانوس اطلس گم شده بود یعنی جزیره سنت هلن زیاد تر متوجه می شد و آنجا را با انگشت بخود نشان میداد همین علامت نقطه زبور در موزه پاپائون است و در اطراف حریره علامت ناخن زیاده هودا است و معلوم است که بناخن خود آنرا پس از است

بناپارت از روی این نشانه برآمد و احوال ترقیان خورد را از جزیره کورس و سنا و سر و حنک اطرش و آواز بیرونی و ضمناً مراحل انحصار خنجر را در سینه خنجر اندازد و نماید از آن موحاه طرفت را از فراسوی سینه اندازد و طرف جزیره آب که سار گشته در آن ناموس برده بود آب میشد

اگر آنجا مجبور بود دست زدن به درختان سمانت او از دستش نرفته بود شاید بهر طرف پند و برآمد و به شکاف شجره وادود بین حبی خود بین از آن که این ایتز بکار بود (امتیاز یکی از جندهای هم نام در راه است و در آن از مجرب میشود) خاج را با بکار این شکلی ذخیره است پس نهادها میکرد که بخواند بود در حین حمله به کسی او را به پیش

گرچه پوپلتون صاحب منصب انگلیسی محافظ ناپلئون نسبت به بناپارت احترامات را از دست نمیداد و در خارج از منزل بناپارت هم نسبت به اورئوف بود ولی نمیخواست در داخل منزل خود چشمش به پوپلتون بیفتد

بعد از ظهر معمولاً کسانی که بملاقات امپراطور می آمدند بحضور پذیرفته میشوند اینها عبارت بودند از خانواده ویلکس حاکم جزیره و خانواده اسکلتون معاون او و بنگام و زنش و خانواده بالکومب که بیترتی دخترش آنقدر نسبت به امپراطور علاقه دارد امپراطور با ویلکس حاکم جزیره که شخصی تربیت شده و تحصیل کرده و سیاحت های زیادی نموده بود صحبت مفصلی میکرد ویلکس از طرف کمپانی هند نزد راجه های هندوستان ماموریت های زیادی حاصل کرده منجمله نزد صاحب تیپو پادشاه دهلی رفته بود تیپو به دست ولسلی صاحب منصب انگلیسی از پای اقتاد و مملکت او به تصرف انگلستان در آمد همین صاحب منصب انگلیسی پانزده سال بعد از آنکه تیپو را از پای در آورد با نام ولنگتن یا امپراطور دیگری را در اروپا درهم شکست .

زوجه ویلکس با دخترش لورا فوق العاده خوش اخلاق و دارای هوش و قریحه بودند کور کورد بیچاره عاشق لورا دختر حاکم جزیره شده بود و سودای عاشقانه در مغز می پخت زوجه بنگام صاحب منصب انگلیسی بطوری که خود بناپارت در یکی از خاطراتش نوشته (نه وجیه نه زشت به باهوش و نه احمق) بود زوجه بالکومب با دو دختر خود غالباً به لونگود میآمدند ولی بیترتی که در عمارت کلاه فرنگی انهمه شیطان بود اینجا که با رسوم و تشریفات سلطنتی مصادف می شد نمی توانست با آن آزادگی با امپراطور رفتار نماید

علاوه بر این ها مامورین عالی رتبه انگلیسی که بطرف چین یا هند میرفتند سری بجزیره سنت هلن زده و می خواستند نازل به افتخار تشریف حضور بناپارت بسروند (در آن موقع هزاره کانال سوئز حفر نشده بود و کسی که میخواستند از اروپا بهند و یا سایر نقاط شرق اقصی بروند مجبور بودند که با کشتی دور افریقا مسرت نموده و همیشه برای آب گیری یا تهیه آذوقه و لوازم سفر در سنت هلن از کشتی پیاده می شدند)

در مواقعی که مامورین عالی رتبه و مسافرین انگلیسی تقاضای تشریف میکردند تشریفات کاملی از رسوم سلطنتی و درباری اجرا می شد گراند مارشل برتران رفته تشریف را به آنها میداد و در اطاق انتظار کورگود و موتولون با البه رسمی آنها را پذیرفته و ساتی نی حاجب با لباس تشریفات درب سالون امپراطور را میگشود امپراطور در وسط سالون ایستاده و با حالت ایستادگی از واردین پذیرائی میکرد و لاسکاس هم برای ترجمان مطالب با لباس رسمی بهایوی او ایستاده بود بناپارت با آنکه تحصیلات خوبی داشت و نزد لاسکاس در جزیره سنت هلن انگلیس می خواند هنوز سی برانستیش از دوسه کلمه انگلیسی صحبت کند

دلایل اینکه بناپارت نسلد در چهار دوران پادشاهی بود که در ری گوکرون امرای سرگایس درون اجانه در حضور او نشست و در همان موقع غیر از فرمولان در در ملاقات او سی آمد سی نشست تا اگر شخص وارد سی ادب است قادر به سستش نباشد هر روز ساعت چهار هذاز ظهر که لاسکه شش اسیبه امپراطور را می بستند ولو بعدها این اسباب بدی چهار سب شد اپر دور باتفاق دو حام یعنی حام موتولون یکی در حرم های مهمان و یا

خانم برتران با یکی از میهمانها سوار کالسکه و برتران و لاسکاس
مقابل او قرار گرفته و موتولون و گور گودهم سواره عقب کالسکه میامدند. با چهار
نعل تمام عیار شش اسب کالسکه مزبور در ظرف يك ربع ساعت
اطراف جنگل صمغ را می پیمود و چون کالسکه بسرعت زیاد
حرکت میکرد تکانه های آن برای خانمها ناگوار بود گاهی از اوقات
کالسکه از کنار پرتگاهی که به گاوگاه پویج موسوم بود می گذشت
و مادام برتران از این معر حیالی میترسید ولی بناپارت با آن سرعت
درحین عبور از گاوگاه بسم میکرد.

حرکت و گردش کالسکه تا می بدل بگردش پیاده و دو ساعت
چهار بعد از ظهر می شد بناپارت در حین صحبت با خانمها با هستگی
راه میرفت و صاحب بنسب با سر برهنه در قفای پراضور آمده و
در گردش پیاده از باغ و یا پشته کوچک صمغ خارج نمیشدند گاهی
از اوقات در يك نشانی از سر مراجعت کرده و حرکت را تجدید
مینمودند گردش حد ساعت هر یک در هر روز در موقع طلوع
و غروب آفتاب توپ بزرگی که در محل آلازم هیل قرار داده
بودند که هنوز هم بقی است به صدا در میآید پس از صدای توپ غروب
گردش کنندگان در مراجعت کرده و هر کسی فراغت حاصل
میکرد بناپارت با ذوق خرد مراجعت نموده و شروع قرائت کتابهایی
که از فرانسه آورده رد و کتابداری آن سپرده علی بود و بعضی
دیگر از کتابها که حکم جریره یا کم کبرون باو امانت داده بودند
بهتمود بهضیارت روز نامه های گوناگون که سه ماه قبل از فرانسه وانگلستان
آورده بودند مورد مطالعه بناپارت قرار میگرفت بناپارت روز نامه
های مزبور را خوانده و روی زمین می انداخت و پس از این که
ارجای برمیخواست زمین مستور از اوراق روزنامه و کاغذهای مختلفه بود

ساعات شام بناپارت در حین اسارت خیلی تغییر میکرد
 ساعات شام هشت بعد از ظهر و سپس هفت بعد از ظهر و بعد ساعت
 نه بعد از ظهر شد. قبل از شام بناپارت به سالون میرفت و سرداران لباس
 مجلس حاضر شده و مادام برتران و مادام موتولون با لباس شب بود کوتاه
 حضور بهم می‌رساندند بناپارت کلاه از سر برداشته بخانمها سلام میداد
 و غالباً کلاه را بدست گرفته سرفمیکندارد مردها سرا پا می‌ایستادند
 و هر کس را که بناپارت برای بازی شطرنج انتخاب می‌نمود با او
 در جاوس شرکت می‌کرد بازی شطرنج بناپارت اینقدرها طول نمی
 کشید یعنی مهره‌ها را با سرعت حرکت میداد غالباً حمله میکرد و
 مهره‌های خود را در معرض خطر می‌گذاشت و با اینکه رفقای او
 در حین بازی ملاحظه میکردند و فقط گور کورد در بازی شطرنج بی‌ملاحظه
 بود تقریباً همیشه بناپارت می‌باخت

کاپری سینی درب سالون غذا خوری را گشوده و اطلاع میداد
 که شام حاضر است بناپارت باطاق غذا خوری میرفت و خانمها و
 صاحب منصبان مطابق رتبه خود در عقب امپراطور حرکت می‌کردند
 زیرا غالباً از لحاظ رتبه و جاو و عقب بودن بین صاحب منصبان اختلافات زیادی
 حاصل می‌شد

بناپارت در وسط میز می‌نشست و پشت او بطرف بخاری اطاق
 بود در سمت راست او مادام موتولون و در سمت چپ لاسکاس نشسته بود
 در مقابل بناپارت امانوئل کوچولو می‌نشست روزهای یکشنبه که
 خانواده برتران برای صرف شام به اونگود می‌آمدند این ترتیب
 قدری بهم می‌خورد و در مواقعی که خارجیان هم سر میز حضور بهم
 می‌رساندند ترتیب عوض می‌شد در عقب سر امپراطور (علی) و
 (نوروزا) ایستاده غذا می‌دادند (زان تی نی) و دوسه نفر از ملاحان

انگلیسی که وارد خدمت بناپارت شده و البته تشریفاتی پیشخدمتی امپراطوری را پوشیده بودند سایر میهمانان را غذا میدادند سالون غذا خوری غرق در نور بود تمام بشقابها و قابها و کاردچنگال نقره بوده و در موقع صرف دسر سرویسهای چینی قشنگ ، کارد و چنگال مینائی سر میز آورده میشد مقدار زیادی ظروف نقره از فرانسه آورده بودند و با اینکه یک سال بعد از حبس ناپلئون ۱۳۰۶ لیور کارد و چنگال و بشقاب را شکسته و خورد کردند باز هم ۹۶ جفت کارد و چنگال و ۳۴ قاب و ۱۳۴ عدد بشقاب و مقدار زیادی لوازم میز موجود بود غذا های شام زیاد تر و متنوع تر از اغذیه نهار بود در این ساعت صحن سالون و فضای آن حکایت از دستگاه امپراطوری میکرد بطوریکه محل حبس و مسافت زیاد تا اروپا و دیوارهای تنگ و مباهای محقر را فراموش کرده و در پرتو چینیها و نقرهها و شمعها و سکوت کامل پیشخدمت ها و ترتیب و انتظام میز خود را در یکی از قصور امپراطوری می دانستند ،

انگلیسها با نظر خوبی این تشریفات را نمینگریستند ، بنگام صاحب منصب انگلیسی پس از اینکه شبی در سر میز شام امپراطور حاضر شد بزن خود که در اروپا بود نوشت که حقیقتا شام مجللی بود ولی بیش از چهل دقیقه طول نکشید و بعد از آن برای بازی ورق به سالون رقیم بنگام نوشته بود که شام خیلی ساکت بود همراهان بناپارت با کمال آهستگی سخن میگفتند و صحبت میکردند و خود بناپارت هم کمالا مشغول صرف غذا بوده و چندان حرف نمیزد و اطاق بقدری مملو از شمع بود که شخص خود را در تور تصور مینمود

پس از صرف شام برای صرف قهوه بسالون میرفتند قهوه را (پیرون) در سرویس چینی سور که عکسهای مصری داشت میآورد

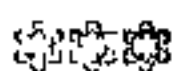
در اینموقع مردها اجازه نشستن داشتند آنوقت شروع بیازی ورق و
و یا شطرنج مینمودند گاهی بر حسب تقاضای بناپارت مادام دوموتولون
شروع بزدن پانوتی میکرد که کو بیرون برای او فرستاده بود و
قدری آواز میخواند صدای مادام دومتولون چندان خراب نبود ولی
آهنگهای ایتالیائی متعددی را میدانست و بناپارت وقتیکه این آهنگها
را می شنید چشمها را روی هم میگذاشت گویی میخواست از کسترهای
قصر توپلری را بخاطر آورد که شاهزادگان و شاهزاده خانمها در
مقابل پرتو چلچراغها اطراف او را گرفته و موزیسینهای بزرگ
آرشه میکشیدند ،

اغلب اوقات وقتیکه فرانسویها میهمان نداشتند شب نشینی منحصر
بمطالعه بود امیراطور تراژدیهای کرنیل یا ولتر را میخواند و ضمنا
کب رمان مثل دون کیشوت و مانن لسکر و پول و وبرزینی (عشق
و فضیلت) و یاقوبلاس قرائت میکرد در موقع قرائت مردها - زنهار
از بس خمیازه میکشیدند میخواهند خفه شوند و وقتیکه امیراطور
کسالت آنها را میدید گتانی را بهم بانها میداد که بخوانند هر شب که
تا پلئون شروع بصحبت میکرد شب نشینی حینی شیرین میشد بناپارت
که ذاتا بد طولانی در صحبت داشت عرصت وحوادث هیختانه زندگانی
خود را با جملاتی بدیع و اصطلاحاتی تازه حکایت میکرد مخصوصا
از انقلاب فرانسه یعنی همان انقلابی که او را بوجود آورده بود
بیشتر از همه صحبت میکرد روز دهم اوت و فریت بادشاه فرانسه و
محاصره تولون و (واندمر) و روزهایی را که پیر بوی خون باروت و
خریق گذرانده بود تشریح میکرد مثلا میگفت فرانسوئی که بهخرف
لوور حمله ور شده بودند او را تته میزدند و از هر طرف میفشاراندند
و با صدای مارسین جلو رفته و کسی در عالم باو توجه نداشت بناپارت

با ژست های متعدد و حرکات آرتیستی حکایات را نقل میکرد گاهی دو از نصف گذشته بود و هیچکس احساس کسالت نمینمود در بجهت صحبت یکمرتبه پرتوی در مغزش می تابد و دنباله کلامش را قطع میکرد در این موقع سلامی بحضور کرده و بطرف خوابگاه خود میرفت و آنها را مرخص مینمود و قتیکه بخوابگاه خود میرفت بلافاصله لباسش را میکند کلاه را یکطرف و حلیقه و شلوار و کراوات را باطراف خود پخش میکرد و وقتیکه وارد تخت خواب سفری خود میشد مارشان شمعدان سه شاخه را خاموش و شمعدان شب را روشن میکرد اغلب صدای باد و باران خواب او را قطع میکرد و پس از مدتی شیطیدن بخوابی میخوابید

بنایارت در حین خواب تنفسش منظم بود ولی گاهی تنفسش غیر منظم شده از خواب برخاسته از يك تخت خواب بتخت خواب دوم میرفت که شاید بخواب رود

بنایارت که در تمام مدت عمر بر خواب خود حاکم بود و هر وقت میخواست می خوابید بعد از شکست و اتراو این حاکمیت را از دست داده بود



و در او را در ۱۸۶۶ سناسبت عید او سال همراهان امپراطور بحضور او رسیده و تبریک گفتند بنایارت گفت که ما یکسال قبل در جزیره لب بودیم و اینک مستی از افراد فرانسوی هستیم که در گوشه از دنیا منزوی شده ایم پس انلا یکدیگر را دوست داشته باشیم بنایارت در این روز هر کس را بطور متناسبی می نواخت اطفال مونتولون و برتران را نوازش کرد و بعد همگی وارد باغ شدند

در همین موقع تفنگ های شکاری او را که تا کنون کوکبرون تسلیم نمیکرد ناو تسلیم نمودند و آنها را بعلی سپرد که نگاهداری نماید و علی که کتابدار بود اسلحه دار هم شد

آن روز همگی متفقا صرف نهار کردند هوا گرم بود در جزیره سنت هان اختلاف فصول وجود ندارد و همیشه اشجار آنجا سبز است فقط در فصل پائیز آبدکی اریوک درختان بلوط زرد میشود همان شب خیلی مسرور بوده و عشق های زمان جوانی و دوره که در قشون نایب بوده است برای همراهان تعریف مینمود

در هیچ جای عالم آب و هوای مناطق زمین سرعت جزیره سنت هان تغییر و تبدیل نمیکرد يك لحظه قبل د یا آبی بود و آفتاب شدیدی اشعه قوی و متلالی خود را بروی موجودات جزیره پخش مینمود گل های سرخ و زرد و اشجار رنگارنگ در مقابل پرتو شمس هر يك نور و فروغی داشتند گنجشک های مخصوص جزیره موسوم به آدوتا که در حاوه خیلی فراوان است از هر طرف در پرواز بودند پرنده های کوچک موسوم به (پرده مگس) دسته دسته روی درخت های صمغ فرود میامدند

ولی يك لحظه دیگر تمام این مناظر از نظر محو می شد حجاب ضخیمی از ابر تمام آسمان جزیره را می پوشاید رنگ اشجار و کوه ها در مقابل مه از بین میرفت و مه قدری غلیظ بود که در ششقه می تشخیص اشیاء ممکن نبود ولی در همین اثنا باد شدید بحری که تقریباً همیشه میورید شروع بوزش می نمود و حجاب ابر و مه را خرق کرده مجدداً آفتاب میناید اما بفاصله ربع ساعت باران ریزه نازل میشد شما تصور میکردید این باران بیش از یکساعت طول نخواهد کشید ولی تا سه روز ادامه می یافت

حالا که فراسویها چندی است در عمارت لنگود آمده اند و
و تفرقه خیالی که از لحاظ آیه بودن مسکن را از آنجا دور
بود ابرایش از بین رفته مگر در عمارت و مسکنت آنجا که
شده اند پنجاه نفر همراها در آنجا که صاحب صاحب
ها و خدمه آنها و خدمه بناپارت و در آنجا که در آنجا که
جمع شده و هر روز عده زیادی عملیات برای آنها چه
جهت سکونای گور آلود و در تولون، مغزول آلود و در آنجا که
موشها روی تخت خوابها دوخته رها راضفا را در آنجا که
هوای منزل وزمین بقدری مرطوب است که در آنجا که
دوسه روز بکلی خراب میمانند

بخاریها در آنجا که در آنجا که در آنجا که
مسکونی صاحب منتهای در آنجا که در آنجا که
شکایت دارند زیرا هرچیز جزئی را که در آنجا که در آنجا که
که در اروپا دیده بودیم و در آنجا که در آنجا که
وسیله برای از بین بردن آن است در آنجا که در آنجا که
دائمی و خشن انگلیسیها در آنجا که در آنجا که
انداخت بود

هر یک از آنها که بخوانند و در آنجا که در آنجا که
انگلیسی با البسه قرمز خرد در آنجا که در آنجا که
سرازان بچشم میخورد

در نزدیکی عمارت لنگود در آنجا که در آنجا که
دائما لنگود را تحت نظر دارند در آنجا که در آنجا که
بناپارت وحشت دارند که همه در آنجا که در آنجا که
یکروز امپراطور به پوناون در آنجا که در آنجا که

خبر داد که میخواهد سواره تا نیمه راه ساندی باس برود و حسب -
المعمول پوپلتون هم بایستی همراه بناپارت باشد زیرا این جاده خارج
از حدود مقرر است - حرکت کردند و امپراطور با تفاق بر تران و گورگود
در جاو حرکت میکرد و پوپلتون به اصرار سیدم در قافله آنها بود .
بناپارت راه هرتس کات را در پیش گرفته وارد وادی نیمف
یعنی دختر کی که هر روز هسته بناپارت میداد شده و از آنجا
به میس مازون رفت .

بناپارت در نقاط مختلفه توقف کرده و بسلامان و سیاه پوستان
که زیر آفتاب مشغول زحمت کشیدن بودند مسکوکات طلا میداد .
وقتی که از کنار تپه دور شدند بناپارت مشاهده نمود که پوپلتون
خیلی نزدیک شده است روی به برتران کرده و گفت این شخص قدری
با ما فاصله بگیرد و دورتر باشد !

مارشال برتران هم با نهایت تبختر روی صاحب منصب انگلیسی
کرده و گفت کاپیتان ! شما خیال میکنید که ما میخواهیم فرار کنیم؟
شما بکلی بما چسبیده اید ! اعلیحضرت مایل هستند که قدری فاصله
بگیرید . پوپلتون اطاعت کرده ولی بناپارت که منتظر پیچ جاده بود
اسب را بچهار نعل در آورده و دو نفر سردارش نیز چهار نعل در آمدند
و سرعت حرکت میکردند و بزودی پوپلتون از نظر غایب شد .

فرانسویها با کمان خستگی بمنزل (رولت روس) رسیدند خانم
خانه در منزل بود نسبت بخانم خانه احترامات لازمه را بجای آورده
قدری در باغ گردش کردند . این نقطه از لحاظ مفا و نوار بایسکه در
کنار ساحل بود منظره جالب توجهی داشت بناپارت از این منظره خوشش
آمد و فرمان رجعت داده و وارد لونگود شدند .

بناپارت خواست این کار را تجدید نماید به گورگود گفت که

امروز میخواهم بروم پیش اهالی جزیره و نزد آنها صرف ناهار کنیم
غذای ما را از عقب با یک اسب بیاورند کور کور گفت اعلیحضرتا اگر
این خیال را دارید باید دوبرتبه پوپلتون را گم کنیم...!

در همین اثنا پوپلتون که امپراطور را گم کرده بود با کمال
ترس و وحشت به ملك بریار رفته و کو کبرون را پیدا کرده و گفت
که من امپراطور را گم کردم

کو کبرون گفت امپراطور !!!

و پس از اینکه پوپلتون شرح واقعه را نقل کرد باو دستور داد
که آرام بوده و به لونگود مراجعت نماید زیرا حتما ژنرال بوئاپارت
را خواهند دید و در حین ادای این جمله روی کلمه ژنرال تکیه نمود
بنگام که حضور داشت از راپرت پوپلتون قدری اظهار اضطراب
نموده ولی کو کبرون او را مطمئن کرد و گفت اهمیتی ندارد و خطری
در بین نیست و فقط این واقعه یک تجربه خوبی برای پوپلتون میباشد
از همان بعد به پوپلتون امر شد که عمواره نزدیک بوئاپارت
حرکت نماید و بوئاپارت از این نزدیکی خیلی در زحمت بود و با
اینکه سواری موجب تفرقه خیال و تحریک اشتها و صحت مزاج و
گذرانیدن وقت او بود معذک دیگر از حدود محوطه مقرر که
خروج از آن مستلزم مراقبت انگلیسها بود تجاوز نمینمود

اصولا رابطه یکفر محبوس و تبعید شده با مستحفظ خود خوب
نیست در این مورد بخصوص از لحاظ اختلاف ملی و اختلاف عادات
و اختلاف سلیقه که بین فرانسویان و انگلیسها موجود است رابطه بین
فرانسویهای جزیره سنت هان با مستحفظین آنها خیلی مشکل شده بود
انگلیسها همواره سکنه سایر ممالک اروپا را مادون خود می
دانستند و فرانسویها را مردمی تشخیص داده بودند که خیلی پرگو

امپراطور و همراهان



رای فرانسویها حضور در مجالس میهمانی و تردد نزد سکنه و اشراف جزیره خیلی سهل بود بجز امپراطور که هیچ دعوتی را قبول نمیکرد زیرا مطابق شان و مقامش او را دعوت نمی نمودند سایر فرانسویها فرصت های زیادی برای حضور در مجالس میهمانی داشتند و تقریباً در تمام منازل اشراف جزیره آنها را دعوت می کردند .

زبدگانی در جزیره سنت هان خیابان وسیع و معاش آنجا دامنه دار و میهمان نوازی اهالی هم مجلل بود

در آن موقع جزیره سنت هان معبر هندوستان و شرق اقصی و بنادر ساحلی آسیا بود زیرا هنوز بنغاز سوئز حفر نشده و تمام سفاین تجارته و غیر تجارته اروپا و امریکا برای وصول بمشرق ناچار بودند که از سنت هان عبور نمایند و با ورود هر سفینه و یا نزول هر يك از اشراف که بقصد سیاحت و یا ماموریت مسافرت می کردند میهمانیها و شب نشینی های فرح بخشی تشکیل داده میشد

گورگود غالباً به تنهایی یا بانفاق طیب بنایارت به میهمانیهای مزبور میرفت و کماکان عاشق لورا ویاکس دختر حاکم جزیره بود و با دختر در باغ منزل آنها گردش میکرد .

گورگود نمیتوانست امیدوار بار دواج بادختر حاکم باشد از آن گذشته پدر و دخترش بزودی عازم اروپا شدند و بجای کنکل

ویلیکس ژنرال هودسن لو حکمران جزیره سنت هلن شده بود
بناپارت که همیشه با طرحها و زمینه های عروسی شوخی میکرد
به گور کبود که آجودانش بود میگفت تشریش نداشته باش من شما
را در فرانسه داند میکنم

همراهان او بهر طور غالباً بشهر میرفتند شهر همان قصبه جامستون
است که گرچه قصبه کوچکی است ولی باز هم چیز هائی در آن می
خریدند و از آن گذشته در آن شهر با مجامع جزیره ارتباط حاصل
نموده و چون هر روزه سفاینی از اروپا وارد جزیره میشد اخبار
اروپا را از قصبه جامستون تحصیل مینمودند و وقتی که بقصبه میرسیدند
نظاره قایقها و سفاینی که در دریا لنگر انداخته بود فی الجمله خاطر
آنها را تسکین میداد .

بر اثر وصول اخبار اروپائی امیدواری فرانسویان زیادتر میشد
و نوری در قلب آنها میتابید شهرت پیدا کرده بود که دول متحده
اروپا که با فرانسه جنگیدند با یکدیگر سازش ندارند و میگفتند که
فوشه اعدام شده و پادشاه رم میخواهد مراجعت نماید
فرانسویان یقین داشتند که تبعید آنها بیش از یکسال و حداکثر
در سال طول نخواهد کشید

مادام برتران و ما-ام مونتولون برای آتیه خود فکرها میکردند
و یقین داشتند که پس از مراجعت بفرانسه و پس از اینکه امپراطور
بتخت سلطنت نشست زحمات شوهر های آنها بطوری جبران میشود
که از رجال مهم و درجه اول اروپا بشمار خواهند رفت و امپراطور
فداکاری آنها را کاملاً جبران خواهد نمود .

گاهگاهی روزنامه های متفرقه و کهنه بدست فرانسویها میرسید
این روز نامه ها تا مدت چندین روز بدست میگشت و هر کس

در باره آن نظریه ایراد نموده و وقتی که جمع میشدند اخبار جراید را تاویل و تفسیر مینمودند .

در یکی از جراید اعدام مورات و مهاکمه نی اطلاع داده شده بود مورات پادشاه ناپل بود و امپراطور که هنوز کینه او را فراموش نکرده بود در بدو امر با کلماتی سخت از او یاد میکرد و میگفت این شخص دیوانه بود زیرا هیچ عاقلی با پنجاه نفر سرباز کورسی وارد که لابر نمیشد ولی گورگود موضوعی را بخاطر بناپارت آورد که قدری تسکین پیدا نموده و گفت حقیقتاً پادشاه ناپل سوار مجلل و قابل بود و اشخاصی که حکم اعدام او صادر کردند اژدها بودند نه بشر !

راجع به (نی) هم احساسات امپراطور از همین قرار بود پس از اینکه استنطاقات او را از روی روزنامه خواند گفت جوابهای خوبی نداده است و خصائل معنوی او کمتر از شجاعت و فداکاریش میباشد

در يك جا بخاطرش آمد که (نی) بلوئی هیجدهم وعده داده بود که بناپارت را در قفس آهنین نموده و نزد او بیاورد ولی مجدداً کینه او را فراموش کرد زیرا بخاطرش آمد که در عقب نشینی روسیه (نی) شصت هزار سرباز فرانسوی را نجات داد و وقتی که با اعدام او میرسید میگفت مرگ (نی) جنایت بزرگی بود خون او برای فرانسه تقدیس شده بود !

لوئی هیجدهم و مهاجرین او فقط برای این از (نی) انتقام کشیدند که خجالت و شرمساری قرار خود را جبران کنند !
(مورات) و (نی) دو نفر از سربازان رشید و بسزرك بناپارت محسوب میشدند

این دو اسم بزرگ که با سلطنت او شرکت داشت حقارت و

خندان زندگانی کنونی را بهتر در نظر او مجسم مینمود اطرافیان هم در این موقع نسبت باین سربازان بزرگ محقر بودند زیرا فعلا جزمستی خدمه کس دیگری را نداشت و دوستی بود که شریک اندوه او باشد دوستان جوانی و سرداران جوانی از قبیل (ژرنونت) و (بسیه) و (دورک) تماما مردند و آخرین دوستش (مارمونت) باو خیانت کرد از آن بعد بدون دوست باقی ماند و کرارا در زمین سلطنت خود میگفت که من مستی متمایق در اطراف خود جمع کردم ولی دوستی برای خود تهیه نمودم شاید در موقع قدرت و توانائی و زمانی که تاج امپراطوری بر تارک او بود احتیاجی بدوستان نداشت ولی امروز که فقط یک پرنس ساده ایست و دو هزار فرسخ او را از وطن و تمام چیزهایی که بدان علاقمند بوده دور نموده برای رفع تنهایی و انزوا احتیاج باجاء داشت

این اشخاص را که قضا و قدر و یا جلب منفعت در اطراف او جمع نموده و شخصا خود را مسؤل سعادت آنها میدانند خیلی بائین تر از او هستند و بین او و اطرافیان کنونی فاصله زیادی موجود است و بهمین دلیل است که اطرافیان همواره او را امپراطور میدانند و فرضا هم امپراطوری او را فراموش کنند بناپارت با یک نظر و با یک جهاه آمرانه عظمت و سلطه خود را بخاطرشان میاورد در بین اطرافیان کنونی کسی که بیش از همه مورد توجه امپراطور است لاسکاس میباشد لاسکاس را از لحاظ حرارتی که برای امپراطور دارد و از لحاظ اینکه مستمع خوبی است میپسندد لاسکاس با لباس ماهوت آبی که د کمه های طلا دارد و شلوار کازیمیه و پوطين های کوچک و کراوات حریر و کلاه بلند پوست کاستور مثل سگ در عقب ناپائون میباشد و بناپارت گاهی از اوقات دست پشت او میزند و بواسطه کبر سنی که دارد نسبت باو

صحبت مینماید ولی لحن مذاکراتش باموتولون و گورگود که جوان تر هستند بطریقی دیگر است

يك روز راجع به جن ها صحبت شد و گفتند که شب ها جن ها در عمارت لونگود گردش میکنند ولی در واقع جنها نبودند بلکه چند نفر از زنهای سیاه پوست جزیره بودند که شبها برای ملاقات نوکر ها می آمدند موتولون از کوکبرون تقاضا نمود که قسراولان را تویخ نماید که چرا چنین اشخاصی را به داخل عمارت راه میدهند گورگود این موضوع به بناپارت اطلاع داد و امپراطور متغیر شده گفت :

چرا روح شما این قدر محدود است که خودتان را زندان بان من کرده اید اگر يك مرتبه دیگر چنین موضوعی را به انگلیسها یادآوری نمائید حتی در اطاق من هم قراول خواهند گذاشت برای چه بانها می گوئید که من در مورد خطر هستم؟ برای چه بانها اینطور میفهمانید که ملاحان و سکنه جزیره که از اقامت من در اینجا بتنگ آمده اند میخواهند مرا بکشند؟

این کار غلطی است! از آن گذشته فرضا خطری هم متوجه من باشد یکی از صاحب منصبان خودم در اطاق من خواهند خوابید نه اینکه يك نفر انگلیسی مستحقظ من بشود شما را بخدا این قدر بحفظ جان من اهمیت ندهید یعنی برای حفظ جان من انگلیسها را بیش از این در کار من دخیل ننمائید و بگذارید خیالم راحت باشد

دروغهای موتولون بناپارت را متغیر میکرد هر لحظه راجع بزندانهای نوکر های لونگود و اشکالاتیکه با انگلیسها پیش می آید راپرت های غیر واقعی از طرف موتولون به بناپارت داده میشود

مادام موتولون با وجاهت و طنازی که داشت تا اندازه جبران

دروغها و خبطهای موتولونرا می کرد مادام موتولون همیشه راجع به عشق صحبت میکرد و بهترین موضوع صحبتهای او عشق بود بطوری که يك روز بناپارت در ضمن صحبت گفت که در حضور يك زن هیچ چیزی بهتر از پسر خوشگل نیست و پس از گفتن این حرف یکمرتبه بطرف مادام موتولون برگشته و گفت خانم این طور نیست؟ شما بایستی از اینموضوع بهتر اطلاع داشته باشید زیرا بقراری که میگویند شما معاشقات زیادی داشتهاید راستی حقیقت دارد که شما سه شوهر داشته و دو مرتبه طلاق گرفتید؟

زن بیچاره قرمز شده و توانست جوابی تهیه نماید در اینموقع کورگود هم حضور داشت

بناپارت گفت یکی از شوهرهای شما مسیوروزر و دیگری موتولون است ولی نمی دانم شوهر سوم کیست ؟

مادام موتولون زیر لب گفت من نمیدانم چه کسی این عرض را نموده و چگونه يك شوهر سوم برای من فرض کرده اند...

مادام موتولون چند روزی کینه بناپارت را در دل داشت و از او دوری مینمود يك روز بناپارت بموتولون گفت که نمیدانم به چه علت مادام از من قهر کرده است موتولون قضیه صحبتی را که در حضور کورگود شده بود یادآور شد و بناپارت گفت واقعا یقین دارید که برای همینموضوع متغیر شده است ! بسیار خوب حالت من اینست که بدون سوء نیت مردم را میرنجانم

ولی بیچاره مادام دوموتولون خیلی در زحمت بود زیرا اطاقش در جوار اطاق بناپارت بوده و چون با اطفالش زندگانی میکرد صبروشکیبائی زیادی ازخود بروز میداد بچههای کوچکش نمیتوانستند صحبت کرده و نه نازی کرده و به بخندند بمحض ایسکه میخواستند